که عَنقا را بلند است آشیانه!

شماره پرسش: ۴۲۲۲۱

تاریخ ارسال پرسش: ۱۴۰۵/۶/۹ ۱۱:۳۸:۵۸

متن پرسش

سلام به استاد محترم: مدتی است توفیق دیدار نداشتم. به امید تجدیدشدن دیدارها شعر زیر را سرودم.

در اوج پاکیِ دل، متّهم شدن سخت است/ میان جمجمه‌ها، جام‌جم شدن سخت است/ بهای رؤیت خورشید، مرگ یلدا بود/ زیاد بودن و یکباره کم شدن، سخت است/ برای من که هوادار علم فلسفه‌ام/ وجود بودن و گاهی عدم شدن، سخت است/ حرارت دل تو، جبرئیل را سوزاند/ چقدر با دل تو هم قدم شدن، سخت است/ شریعتم که به باد است و این طریقت هم/ صمدپرستی و مستِ صنم شدن، سخت است/ نسیم آمد و خنداند و از کناری رفت/ چقدر ساکن در این حرم شدن، سخت است.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: به امید تجدید دیدارها.

همین‌طور است که سروده‌اید. خدا را شکر انسان انگشت‌نما نمی‌شود و از آن طرف در وسعت خود به عنوان جام جم خود را تجربه می‌کند. خدا را شکر که خورشید بدون مرگ یلدا ظهور نمی‌کند وگرنه مخلوط تاریکی و روشنایی مانند نگرانی‌های رهبر عزیزمان است که عده‌ای در عین دلسوزی نسبت به انسجام جامعه بی‌تفاوتند. آری! زیاد بودن و یک‌باره کم‌شدن، یعنی از کثرتِ ماهیات، حضور در «وجود»، وجودی که هیچ چیز نیست و هست در بحث https://eitaa.com/soha_sima/۵۹۹۵ از جلالی که بسی جمال را به حاشیه می‌برد و انسان در آن تنهاییِ تنها حتی گمان می‌کند که بی‌دین شده است. در حالی‌که بی‌دینی آخرالزمان یعنی احدیتش بر صمدیت‌اش غلبه دارد و این همان حرارتی است که جناب جبرائیل را نیز می‌سوزاند و به گفتهٔ شما شریعت به باد می‌رود و صمدیت‌اش در اوج بیکرانگی، دل را سخت امیدوار می‌کند. و این یعنی ساکن‌شدن بر درگاهی که «که عَنقا را بلند است آشیانه!». موفق باشید